

بسم الله الرحمن الرحيم

«جلسه پنجم و ششم»

رستم دستان که از چگونگی دربار کاووس و شبستان او و نیز خلق و خوی خود او باخبر بود، سیاوش را با خود به زابلستان بُرد تا در این سرزمین که سایهٔ سیمرغ را بر سر خود داشت پرورش یابد. اتصال با پرندهٔ نور که رمزی است از «عقل کیهانی»^۱، از سیستان مهدی ساخته بود که آموزش و پرورش تمام عیار تنها در آنجا یافتنی بود و نه در جای دیگر. به فعلیت رسانیدن فرّ کیانی به مریبان کار کشته‌ای نیاز داشت که جز در زابلستان یافت نمی‌شدند. فرّ کیانی بر طبق تعلیم شیخ اشراق در اواخر کتاب مطارحات، فرّی است جامع دو ویژگی پهلوانی و فرزاندگی. در سیستان این دو ویژگی در دستان (زال^۲) جمع آمده بود و دو فرزند دستان، یعنی زواره و رستم هر یک، یکی از این دو خاصیت را از پدر به ارث برده بودند: زواره، مظهر دانایی و فرزاندگی پدر بود و رستم، مظهر لشکرکشی و پهلوانی وی. منشأ آن دو خصوصیت را باید در دو بال راست و چپ سیمرغ جستجو کرد، چرا که خاندان پهلوانی سیستان هر چه داشت از سیمرغ بود. این خاندان را می‌توان به نام «خاندان سیمرغ» خواند.

سیاوش که به زابلستان می‌رفت قابلیت بود و استعدادی؛ هنگامی که از آنجا به درگاه کاووس بازگشت فعلیتی بود و تحقیقی. در نخستین دیدار با پدر^۳، سر بر خاک نهاد و با خاک به راز و نیاز پرداخت. سجدهٔ سیاوش، سجدهٔ یک شهسوار راز است و سجدهٔ یکی از پروردگان سیمرغ که به جهت استعداد فراوان، از مقامات رستم و زواره و زال در گذشته بود و خود سیمرغی گشته بود^۴: «روشن‌روانان چنین نموده‌اند که هر آن هدهدی که در فصل بهار به ترک آشیان خود بگویند و به منقار خود پرّ و بال خود برگند و قصد کوه قاف کند،

۱- مقصود همان عقل فعال است به اصطلاح فیلسوفان.

۲- زال یا زال زر (به معنی سالخورده و فرتوت) نام تحقیرآمیزی است که پدرش بر او نهاد، حال آنکه دستان (به معنی توانمند) نام حقیقی یا نام آسمانی اوست.

۳- عقل در فلسفهٔ اشراق، پدر مقدّس نفوس ناطقه است و پدران زمینی سایهٔ آن پدر آسمانی به شمار می‌روند.

۴- آنکه سیمرغ گشته است نیازی به احضار سیمرغ ندارد، برخلاف زال.

سایه کوه قاف بر او افتد... در این مدت سیمرغی شود که صفیر^۱ او خفتگان را بیدار کند» (رساله صفیر سیمرغ سهروردی).

چو کاووس را دید بر تخت عاج ز یاقوت رخشنده بر سرش تاج
نخست آفرین کرد و بُردش نماز زمانی همی گفت با خاک راز

(چاپ دکتر خالقی، ۱۰۶-۱۰۷)

یکی از محققان در این باره می نویسد: «سیاوش با خاک چه کار دارد؛ چه رازی می گوید؟ احساسش در آن لحظه چیست؟ آیا بویی غریب از آن خاک شنیده؟ به هر حال، به گمانم باید روی راز با خاک گفتن تأمل کرد. معمولاً کسانی که خود را تنها حس می کنند با خاک یا چاه راز و نیاز می کنند» (درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، دکتر سعید حمیدیان، صص ۲۸۵-۲۸۶).

سیاوش در شبستان کاووس راز بزرگ خود را با سودابه در میان نهاد:

و دیگر که پرسیدی از چهر من بیامیخت جان تو با مهر من
مرا آفریننده از فرّ خویش پرورد و بنشاند در پرّ خویش
تو این راز مگشای و با کس مگوی مرا جز نهفتن سخن، نیست روی^۲

(چاپ دکتر خالقی، ۲۹۰-۲۹۳)

او چه رازی را با چه کسی در میان نهاد! ولی به هر حال ناچار بود که به پرسش سودابه پاسخ گوید. درباره سیاوش کمترین چیزی که می توان گفت این است که او شاگردِ شاگردِ سیمرغ است. سیاوش شاگردِ شاگردِ سیمرغ نیز هست؛ چنانکه خود می گوید:

چو دستان که پروردگار من است تهمن که روشن روان من است (۱۴۵۴)

۱- صفیر: بانگ و خروش

۲- نیست روی: به مصلحت نیست.

اما او شاگرد سیمرغ و حتّی خود سیمرغ است، چراکه سیمرغ عقل کیهانی است و سیاوش متّصل با آن و فانی در آن است.^۱ زال به پای سیاوش و کیخسرو نمی‌رسد^۲: خردمند هست، ولی نه به اندازه این دو. سیاوش در سیستان از خاندان سیمرغ کمالات هر یک را آموخت و جامع همه آن کمالات گشت و سپس از حدّ آنان نیز درگذشت و به مرتبه شامخ «صاحب فرّ کیانی» نائل گردید. وی در سفر جنگی به بلخ همراه با رستم نخست به زابلستان رفت.

سپه را سوی زابلستان کشید	ابا ^۳ پیلتن سوی دستان کشید
همی بود یک ماه با رود ^۴ و می	به نزدیک دستان فرخنده پی
گهی با تهمتن بُدی می به دست	گهی با زواره گزیدی نشست
گهی شاد بر تخت دستان بُدی	گهی در شکار نیستان بُدی
چو یک ماه بگذشت لشکر براند	گو ^۵ پیلتن رفت و دستان بماند

(چاپ دکتر خالقی، ۶۲۴-۶۳۰)

از آزمایش‌های سیاوش سخن گفتیم. آزمایش‌های آتش و آب بیرونی و آزمایش‌های دوگانه شهوت و غضب درونی است. اصل همان آزمایش درونی است که در برابر دیدگان خدای تعالی است، وگرنه آنچه در برابر نظر خلق است این همه نیست. آزمایش آب که در هنگام غروب آفتاب اتفاق افتاد نه به حکم حاکم شهر بود و نه تماشاگری از میان خلق داشت. آنچه بی‌نهایت مهمّ است عرصه جنگ درون است و مقابله با هوای نفس، چراکه انسانیت انسان در گرو پیروزی در این نبرد بزرگ است: «مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ غَضَبُهُ وَ شَهْوَتُهُ فَهُوَ فِي حِيزِ الْبَهَائِمِ»: هرکس که غضب و شهوتش بر او غلبه کند در جایگاه چارپایان قرار گرفته است (غرر و دُرر آمدی^۶).

۱- که گویی خرد دارد اندر کنار (گویی عقل را در آغوش کشیده است).

۲- زال هرگز به حالات عجیب کیخسرو در پایان کار خود پی نبرد.

۳- ابا: با

۴- رود: ساز

۵- گو: پهلوان

۶- در کتاب آمدی کلمات قصار علی علیه‌السلام گردآوری شده است.

حرکت آب باران و آبشار از فراز به فرود است و حرکت آتش از فرود به فراز، و آب و آتش کلّ دایره وجود را که مرکّب از قوس نزول و قوس صعود است به رمز باز می‌نماید و نشان می‌دهد. فیض هستی از اپام نیات یا دی^۱ تنزل می‌یابد و تا به مرتبه اجسام (ظلمات) فرو می‌افتد. سپس میثره یا مهر در کار می‌آید و دست مستعدان صعود را می‌گیرد و به سرچشمه نور رهنمون می‌گردد. آبها رمزی است از قابلیت‌هایی که صانع با فعلیت خود به فعلیت درمی‌آورد و آذر رمزی است از «مهر» که رهروان را از هر قید و بندی می‌رهاند و به سرچشمه خورشید می‌رساند. «میثره- اهوره» دو نام حق تعالی است در دوره کیانی که سپس در دوره زردشت دو نام «مزدا»^۲- اهوره بر جای آن می‌نشیند.

آزمایش آب و آتش بهانه‌ای بوده است برای تذکار این حقیقت که حق با دو اسم اپام نیات و میثره فرمانروای آفاق و انفس است.^۳ خدای تعالی با اسم «فراخ‌بخشایش» جهان را آفرید و با اسم «مهربان»، جان‌های مشتاق را به نزد خود برمی‌کشد و بالا می‌برد. آتش عشق همه ناخالصی‌های نفس را می‌سوزاند و خاکستر می‌گرداند؛ نفسی که از خود فانی گردد به بقای اصل و مبدأ خویش باقی خواهد بود. به این ترتیب، دیده می‌شود که رموز آتش و آب در داستان سیاوش رموز پیش پا افتاده‌ای نیست، بلکه مظاهری است که حقایق مینوی را باز می‌نماید.

درباره آبها لازم است که اپام نیات را از ناهید (اناهیتا) بازشناخت. ناهید ملکوت یا باطن آبهاست، حال آنکه اپام نیات خالق یا دادار است که در آبها زاده می‌شود؛ معنی واژه اپام نیات «فرزند آبها»ست، به این جهت که صانع در صنع خود تو گویی که تولد یافته است. اپام نیات دالّ بر اصل فاعلی است و ناهید دالّ بر اصل قابلی. ناهید اصل قابلی را به گونه فیض مقدسی نشان می‌دهد که آبشاروار از بلندای مقام خالقیت فرود می‌آید و در حکم جوهر کائنات است. پس از این روشن خواهد شد که داستان سیاوش و کیخسرو داستان آب و آتش، یا به عبارت دیگر، داستان ناهید و مهر است، چنانکه کاووس که پدر سیاوش است مظهر اپام نیات به شمار می‌رود.

۱- دی در زبان پهلوی به معنی صانع یا دادار است.

۲- مزدا به معنی شاهد یا آگاه است؛ این اسم به جای میثره نشست که صاحب ده هزار چشم و ده هزار گوش است.

۳- نثار به آب و آتش نیز یادآوری مدام همین حقیقت است.

از متون مربوط به مهر در ودا و اوستا و نیز از کتب پهلوی و سنت مزدیسنی و آثار مهرپرستان قلمرو امپراطوری روم می‌توان به اوصاف هفتگانه مهر (که خوشه‌وار است) پی بُرد: نور شهود، عدالت‌پروری، نجات‌بخشی، سلحشوری، عشق، وفاداری (نگاهداشت پیمان)، فداکاری (قربانی کردن). این هفت وصف در شهود عرفای باستان آنّا و ناگاه کشف شده و نه چنانکه خاورشناسان ادّعا کرده‌اند به نحو تدریجی، و وصف اصلی نیز نور شهود است و نه پیمان و قرارداد (کُتترات) که مستشرقان پنداشته‌اند. همه این معانی هفت‌گانه را در قوس صعود و یا عروج می‌توان به‌خوبی تبیین کرد و فهم نمود. اگر نهایت سیر نزولی غلبه ظلمت و هرج و مرج و گرفتاری و ظلم و انفصال و پراکندگی است، در سیر صعودی، «مهر» ظلمت‌ها را تار و مار می‌گرداند، هرج و مرج را در پرتو عدالت برطرف می‌سازد، گرفتاران را رهایی می‌بخشد، ظالمان را بر جای خویش می‌نشاند (به ضرب سلاح)، رشته‌های گسیخته را به عهد و پیمان به یکدیگر وصل می‌سازد و کثرت‌ها را جملگی به پای وحدت قربانی می‌کند^۱.

۱- این هفت معنی در صدر اسلام در حضرت امیر (ع) به طور تامّ و تمام جلوه‌گر آمد و فردوسی خود را خاک پای او شمرده است.

«پرسش و پاسخ»

س: پیران‌ویسه در نخستین دیدار با سیاوش بدو می‌گوید:

سه چیز است بر تو که اندر جهان	کسی را نباشد ز تخمِ مهان
یکی آنک از تخمه کیقباد	همی از تو گیرند گویی نژاد
و دیگر زبانی بدین راستی	به گفتار نیکو بیاراستی
سدیگر که گویی که از چهر تو	بیارد همی بر زمین مهر تو

آیا از بیت آخر نمی‌توان استنباط کرد که سیاوش مظهر مهر است؟

ج: در سخن پیران به کمال جسمانی و نفسانی و عقلانی سیاوش اشاره شده است، چراکه صدق گفتار، برخاسته از تمامیت عقل، و مهربانی و لطف از جمله فضائل و هنرهای نفسانی است. سیاوش (گذشته از نژاد کیانی خود) با گذر از آزمایش‌های دوگانه، به راستی گفتار و صلح‌دوستی شهرت یافت و پیران این ویژگی‌ها را برشمرده است. پیران قبلاً در دیدار با افراسیاب در خصوص سیاوش گفته بود:

هنر با خرد نیز بیش از نژاد ز مادر چُنو شاهزاده نژاد (۱۱۲۴)

سیاوش با اقتدار درونی فوق‌العاده و روشن‌ضمیری برخاسته از تسلط بر گرایش‌های دونِ نفس و با صلح‌دوستی و لطف بی‌اندازه، بیشتر آنها را و ناهید را به یاد می‌آورد. در خوابی که می‌بیند خود را مانند دریاچه‌ای می‌بیند که آتش‌های هولناک بر آن احاطه کرده‌اند.

س: یوسف (ع) به علم رؤیا دست یافت، حال آنکه درباره سیاوش چنین چیزی گفته نشده است.

ج: سیاوش نیز مانند یوسف (ع) با غلبه بر هوای نفس، راهی به ملکوت بازگشود. علم منایا (دانش مرگ‌ها) و علم مَلاحِم و فِتَن (دانش جنگ‌ها و آشوب‌های آخر زمان) به سیاوش داده شد، چنانکه به پیران گفت:

من آگاهی از فرّ یزدان دهم	هم از راز چرخ بلند آگهم ^۱
بگویم ترا بودنی‌ها ^۲ درست	از ایوان و کاخ اندر آیم نخست ^۳
بدان تا نگویی چو بینی جهان	که این بر سیاوش چرا شد نهان؟

(چاپ دکتر خالقی، ۱۶۱۷-۱۶۱۹)

علم رؤیا (تأویل الاحادیث) و علم منایا و علم ملاحم و فتن بر اثر راه یافتن به ملکوت حاصل می‌گردد و این علم‌ها از یکدیگر دور نیستند. آنچه ابن عربی در کتاب «فصوص الحکم» درباره «حکمت نوری» یوسف (ع) آورده است در تفسیر داستان سیاوش نیز به کار می‌آید.

س: آنچه در شاهنامه آمده به حکمت اشراق ربطی ندارد. سیمرغ شاهنامه با سیمرغ سهروردی فرق دارد.

ج: حکمت اشراق نهفته‌های شاهنامه را آشکار می‌سازد و از خود چیزی به شاهنامه نمی‌افزاید. کشف غیر از اختراع است. وانگهی لازم است برای شناخت حکمت اشراق کوشش کرد. این دانش در مدرسه و دانشگاه و رسانه‌ها جایی نداشته است و جای آن به شدت خالی به نظر می‌رسد. تصوّر عمومی درباره سیمرغ و فرّ به شدت عامیانه و خام است و بدون روشن‌گری حکمت اشراق، حقیقت سیمرغ و فرّ را نمی‌توان دانست.

س: سهروردی در رساله «عقل سرخ»، سیمرغ را نور آفتاب می‌انگارد که زال زیر نظر او توکد یافت و چون به صحرا افکنده شد، در روز، سیمرغ، یعنی نور آفتاب او را می‌پرورانید و در شب، آهوپی به او شیر می‌داد. سهروردی در رساله «صفیر سیمرغ»، سیمرغ را نه نور آفتاب، بلکه عقل کیهانی می‌شمارد. او ضدّ و نقیض سخن گفته است.

۱- سیاوش گاه از ناآگاهی خود از راز کیهان سخن می‌گوید و گاه از آگاهی خود، چرا که او به خودی خود هیچ نمی‌داند، ولی در پرتو الهام ایزدی همه چیز را می‌داند و می‌شناسد.

۲- بودنی: آنچه خواهد بود؛ آنچه واقع خواهد شد.

۳- نخست سخن خود را از کاخ و ایوان آغاز می‌کنم.

ج: خیر، تناقضی در سخن سهروردی نیست. در یک رساله، پرده‌ای و در رساله دیگر پرده‌ای دیگر از معانی رمز سیمرغ را آورده است و این پرده‌ها به مراتب گوناگون تعلّق دارد: جسمانی یا روحانی. مراتب گوناگون نه متعارض با یکدیگر، بلکه متمم یکدیگرند. سیمرغ حقیقتی است «محیط» که در عالم جسمانی نور آفتاب است و در عالم روحانی عقل کیهانی. نور آفتاب، نازلۀ نور مجردی است که عقل کیهانی خوانده می‌شود. اگر عطار در منطق الطیر رمز سیمرغ را در بالاترین مرتبه در نظر گرفته است (یعنی حقّ مطلق) نباید موجب تعجب گردد. رمزها نه مبهم‌اند و نه تاریک، بلکه قابلیت تأویل بی‌منتها دارند و این حُسن بزرگ آنهاست.

س: کدام تصحیح شاهنامه را مبنای کار خود قرار می‌دهید؟

ج: چاپ دکتر خالقی مزایای بسیاری دارد، در عین حال که اصلاً و ابداً مطلق نیست. اصولاً چون قدیم‌ترین نسخه شاهنامه در حدود دویست سال با زمان آخرین بازبینی شاهنامه به دست فردوسی فاصله دارد تصحیح به تمام معنی کلمه میسر نخواهد بود. آنچه دانشمندان دیگر در این زمینه طرح کرده‌اند همه مغتنم است و از دیدگاه ویژه اشراقی به آنها مراجعه می‌کنیم.

س: اینکه سیاوش خود سیمرغی بوده است از کجا دانسته می‌شود؟

ج: علاوه بر آنچه درباره استغراق سیاوش در عقل و هوش گذشت، از این بیت شاهنامه که سیاوش می‌گوید:

مرا آفریننده از فرّ خویش پیرورد و بنشاند در پرّ خویش

س: نشست و برخاست سیاوش با تورانی‌های نابکار قابل پذیرش نیست.

ج: تورانی‌ها به جهت فرهنگ پست و بی‌ارزش خود که بر مدار جادوگری و دیوپرستی بوده است قابل سرزنش بوده‌اند و هستند و سیاوش نیز از ورود به توران آزرده و ناراحت است. اما سیاوش و امثال او همواره به

این می‌اندیشند که با نور توحید اندیشه‌های غلط را اصلاح کنند^۱؛ بنابراین همیشه به فطرت انسانی امیدوارند. به‌علاوه، اشرافیت ایلی تورانیان را نباید فراموش کرد^۲. آنها از نسل فریدون به شمار می‌روند و خصال شجاعت و صلابت آنها را نمی‌توان انکار کرد. آری، سایه تاریک شرک و دیوپرستی، آن صفت‌ها را تیره ساخته است و این جای تأسف دارد. در مقام مقایسه می‌توان گفت که مشرکان عرب در دوره جاهلیت از نوعی اشرافیت ایلی بهره‌مند بودند و حضرت رسول (ص) همواره مشتاق بود که با تابانیدن نور توحید و زدودن افکار خرافی جاهلی، آنها را به اصالت اسماعیلی و ابراهیمی خود واقف سازد و بازگرداند. برای شناخت درست زندگی ایلی بهترین منبع، مقدمه ابن خلدون است که با ترجمه محمد پروین گنابادی در دو مجلد در دسترس است^۳.

۱- یوسف (ع) با زندانیان مصر چنین گفت: أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؟

۲- در شاهنامه تورانیان، ترک قلمداد شده‌اند که در این صورت اشرافیت ایلی را به قبایل ترک آسیای مرکزی می‌توان نسبت داد. اشرافیت ایلی (چه ترک، چه تاجیک، چه عرب و چه بربر) در ساختمان اصلی خود یکسان است.

۳- افراسیاب به شدت خانواده دوست است و به قوم و قبیله خود عشق می‌ورزد که این صفت او یادآور عصبیتی است که ابن خلدون در نوشته خود آورده است. عصبیت به معنی همبستگی قبیله‌ای است.